

محمد جعفر محبوب

## تحول نقالی و قصه خوانی، تربیت قصه خوانان و طومارهای نقالی

قسمت اول

اقلیم هر یک در نخستین شبی که بهرام گور به شبستان ایشان قدم می نهاده است، او را به افسانه سرگرم می کرده اند. در داستان خسرو و شیرین نیز بزرگ امید، وزیر خسرو، در نخستین روز بعد از زفاف با شیرین، یک کتاب کلیه و دهنه را به اختصار و با ایما و اشاره بدو باز می گوید. مادران همواره فرزندان خویش را با افسانه گفتن در خواب می کنند و نخستین معلومات و تراوش های ذهن و ذوق بشر افسانه های دینی است که در طی آنها مسئله هستی و آفرینش جهان و انسان، به زبان افسانه طرح و حل شده است.

لیکن هیچ یک از این ها را نمی توان ریشه و سابقه فنی دانست که در ایران بعد از اسلام، و کم و بیش در تمام ممالک اسلامی، رواج داشته است و امروز در ایران آن را نقالی می نامند و گروهی مردم گرم سخن و چرب زبان، که در داستان زدن و افسانه سرایی تخصص یافته اند، در جاهای معین مردم را سرگرم می کنند و از این راه نان می خورند.

به درستی نمی دانیم که نقالی و قصه خوانی بدین صورت در ایران پیش از اسلام نیز رواج داشته است یا نه. چنان که گفتیم، بنا به روایت ابن ندیم، نخست بار، اسکندر برای بیدار نگهداشتن سربازان خویش و پیشگیری از خوردن شیخون و شافلگیر شدن در سرزمین دشمن، گروهی را برای لشکر خویش به افسانه سرایی واداشت. گرچه وی در این باب تصریحی نکرده است، اما به ظاهر، مأموریت این افراد همان بوده است که شب سربازان را بیدار و سرگرم نگاه دارند و لابد در برابر این کار دستمزدی نیز دریافت می داشته اند.

در ممالک عربی نیز گروهی به نام قصاص (جمع قاص) قصه گویان) وجود داشته اند که مردمی زبان آور و سخن پرداز بوده اند و چون ساختمان زبان عربی، طوری است که صنایع لفظی و سجع و موازنه و قرینه سازی را بر می تابد، اینان، سجع ها و جمله های هموزن و هماهنگ و شعرهای زیبا از بر داشته اند و با جمله های مطمئن و دهان پرکن، حس اعجاب و تحسین شنوندگان را از پیایی سخن گفتن خویش بر می انگیزند و سپس از حاضران چیزی طلب می کرده اند. فن مقامات در زبان عربی با الهام گرفتن از نثر قصاص پدید آمده و چنان که می دانیم، سخت مورد توجه قرار گرفته و ادیبانی مانند بدیع الزمان همدانی و ابوالقاسم حریری در این فن، شهرت فراوان یافته اند.

در ایران نیز بی شک از دوران های بسیار قدیم، گروهی روایت های ملی و داستان های حماسی ایران را برای مردم باز می گفته اند؛ گو این که به درستی نمی دانیم آیا در برابر این کار، دستمزدی نیز دریافت می داشته اند یا نه. لیکن حسن توجه مردم نسبت بدین روایت ها و شهرت این داستان ها تا بدان پایه بوده است

در ایران داستان سرایی سنتی بسیار کهن دارد. قدیمی ترین سندی که بعد از اسلام در این باب در دست است، گفته ابن ندیم در الفهرست است که رواج دادن داستان سرایی در شب را به اسکندر نسبت می دهد:

محمد بن اسحاق گوید: نخستین کسانی که افسانه ها را تصنیف کردند و آن را به صورت کتاب در آورده در خزانه های خود نگاه داشتند فرس اول بودند. ایشان بعضی از این افسانه ها را از زبان جانوران نقل می کردند. پس از آن پادشاهان اشکانی که دومین سلسله پادشاهان ایران بودند آن را به صورتی اغراق آمیز در آوردند و شاهان ساسانی چیزها بر آن افزودند.

محمد بن اسحاق گوید: اگر خدا خواهد درست این است که نخستین کسی که در شب افسانه گفتن را رواج داد و شب را به افسانه زنده داشت اسکندر بود! وی گروهی داشت که او را می خندانیدند و افسانه ها برایش ساز می کردند. لیکن از این کار قصد لذت بردن نداشت بلکه حفظ و حراست خویش را اراده کرده بود و پس از او پادشاهان از کتاب هزار افسانه برای این کار استفاده کردند.

بسیاری از متن های داستان کهن ایرانی و هندی نیز بر اساس قصه گفتن بنا شده است. در کلیه و دهنه، بید پای برهنه برای دابشلم، رای هند، داستان می زند و مقصود خویش را به تمثیل بیان می کند. در هزار و یکشب، دختری برای رهایی یافتن از مرگ، پادشاه را به افسانه سرگرم می کند و هزار و یک شب یا شب های بسیار - اگر هزار را قید کثرت بگیریم برای او داستان می گوید و بامدادان، قصه را در جایی حساس و هیجان آور رها می کند تا پادشاه برای شنیدن باقی داستان، روزی دیگر کشتن وی را به تأخیر بیندازد.

در سندبادنامه، مجموعه کهن داستان هایی از مکر و بی وفایی زنان که در عصر ساسانی از سنسکریت به پهلوی ترجمه شده است، شاهزاده ای به تهمتی گرفتار می آید و پدر اراده سیاست کردن و کشتن او را دارد. هر روز، یکی از وزیران وی، به نوبت به پیشگاه شاه می آید و در برابر تهمت زنده - کنیزکی که بر شاهزاده عاشق شده و او را به خود خوانده شاهزاده از آن خیانت سر باز زده است - از شاهزاده دفاع و برای تأیید مطالب خویش، یک یا دو داستان نقل می کنند. کنیزک نیز برای اثبات دعوی خویش، حکایتی را شاهد مدعای خود می آورد تا پادشاه را به کشتن فرزند برانگیزد. سندبادنامه مجموع این داستان ها است که در طی یک داستان اصلی از پی یکدیگر می آیند. در مجموعه داستان دیگر، یکی بختیارنامه که تحریرهای فراوان با انشاهای گوناگون از آن در دست است و دیگری نه منظر، نیز ساختنی مانند سندبادنامه دارند.

در کتاب هفت پیکو، به روایت نظامی، دختران پادشاهان هفت

که در دوران رسول اکرم (ص) نضر بن الحارث به ایران آمده و داستان‌های رستم و اسفندیار و رستم و سهراب را برای مردم جزیره العرب به ارمان برده و آن داستان‌ها را برای مردم مکه باز می‌گفته و ایشان نیز با توجه بسیار بدو گوش فرا می‌داده‌اند، تا جایی که پیغمبر اکرم وی را از گفتن این داستان‌ها منع فرموده‌اند تا حواس مردم مسلمان متفرق نگردد و از آموختن حقایق و معارف و دستورهای دین اسلام باز نمانند. بدیهی است که وقتی این داستان‌ها در دیاری بیگانه چنین دوستداران و خواستارانی داشته باشد، پیداست در ایران، که مردم این پهلوانان را از خود و مایه افتخار خویش می‌دانند، شیفتگی نسبت بدان‌ها تا چه حد است.

از سوی دیگر، حتی پیش از سروده شدن شاهنامه فردوسی، نام پهلوانانی چون سام و زال و اسفندیار را در شعرهای گویندگان پیش از فردوسی می‌یابیم. این خود نشان شناخته بودن آنان در میان مردم ایران است.

برای اثبات رواج داستان‌سرایی و بازگفتن روایت‌های ملی در اجتماعات مردم، پیش از نظم شاهنامه و پیش از فراهم آمدن شاهنامه منثور ابومنصوری و حتی پیش از اسلام و تشکیل سلسله ساسانی دو سند مهم در دست داریم. یکی از آن‌ها وجود نوازندگان و شاعرانی است که گوسان (Gosan) نام داشته و در دوران اشکانی داستان‌های منظوم قهرمانی را با آهنگ و همراه نغمه ساز خویش می‌خوانده‌اند. خانم مری بویس (Mary Boyce)، استاد دانشگاه لندن، درباره آنان گفتاری دقیق و مفصل انتشار داده است. نیز در نتیجه تحقیقات وی می‌دانیم که داستان‌های حماسی شمال شرقی ایران به وسیله همین گوسان‌های عصر اشکانی، وارد حماسه ملی دوران ساسانی شده است.<sup>۱</sup>

سند دوم، مطالبی است که در مقدمه قدیم شاهنامه موسوم به شاهنامه ابومنصوری آمده است. ابومنصور برای گرد آوردن شاهنامه خود دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزنانگان و جهان‌بندگان از شهرها بیاورند از هر جای، چون ماخ پیر خراسان از هری و چون یزدان‌داد پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور، و چون شادان پسر برزین از طوس، و از هر شارستان گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان، و زندگی هر یکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین، از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پندید آورد تا یرد کرد: شهریار که آخر ملوک عجم بود.<sup>۲</sup>

در جای دیگر این مقدمه گوید: «و این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی به دست ایشان بود و از کار و رفتار، از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند، پس ما را به گفتار ایشان باید رفت.»

از همین مختصر بر می‌آید که راویان داستان‌های ملی بسیار بوده‌اند و لفظ «چون» که پیش از نام چهار تن راوی آمده است و نیز سیاق عبارت مقدمه نشان می‌دهد که انجمنی از راویان تماس شهرهای ایران، از دهقانان و فرزنانگان و جهان‌دیدگان گرد شده و این نامه را پندید آورده‌اند و وجود چنین شبکه گسترده‌ای از فرزنانگانی که روایت‌های ملی را باز می‌گفته‌اند، از پیشینه‌ای کهن و

ستی دیرپای حکایت می‌کند.

این «ماخ پیر خراسان» که از هرات (هری) آمده بوده است، علاوه بر کار حفظ گنجینه روایت‌های ملی راوی اشعار رودکی نیز بوده، یعنی شعرهای وی را از بر می‌خوانده است و می‌دانیم که تعداد شعرهای رودکی را تا یک میلیون و سیصد هزار بیت (سیزده ره صد هزار) یاد کرده‌اند و اگر این رقم اغراق‌آمیز باشد، باری به آسانی از آن بر می‌آید که تعداد اشعار رودکی، بسیار زیاد بوده و مردی که می‌توانسته است تمام یا بخش بزرگی از آن را به حافظه بسپرد، باید مردی فرهیخته و علاقه‌مند به زبان و ادب باشد و برآزندگی گرفتن لقب «پیر خراسان» را داشته باشد. نام ماخ در متن شاهنامه نیز آمده است:

یکی پیر بند مرزبان هری      پسندیده و دیده از هر دری  
جهان‌بده‌ای نسام او بود ماخ      سخندان و با فر و با پال و شاخ<sup>۳</sup>  
فردوسی خود نیز تصریح می‌کند که منبع اصلی منظومه او بسیار کهن است:

یکی نامه بود از گه باستان      فراوان بدو اتدورن داستان  
جو جامی گهر بود و منثور بود      طسابع ز بسوند او دور بسود  
گذشته بر او سالیان شش هزار      گر ایدون که برتر نیاید شمار

پس از آن شاهنامه سروده شد و حفظ آن شعرهای بلند جزء مفاخر و مآثر ملی به شمار آمد. شاید علت این که می‌بینیم قصه‌خوانان برای شنوندگان خویش داستان‌های دیگری مانند ابومسلم‌نامه، سمک عیار، داراب‌نامه و رموز حمزه را می‌گفته‌اند، این بوده است که غالب مردم ایران، قهرمانان شاهنامه را به خوبی می‌شناخته و داستان‌های آن را می‌دانسته‌اند. گو این که در همان روزگاران بازگفتن قصه‌های شاهنامه نیز در عرض سایر داستان‌ها، روتق و رواجی داشته است و در طی تاریخ، همواره به نام راویان این گونه داستان‌ها و سرایندگان حماسه ملی و شاهنامه‌خوانان و گویندگان روایت‌های ملی بر می‌خوریم. مسعود سعد سلمان، خلاصه‌ای از شاهنامه ترتیب داده بود و شعر فردوسی چندان شهرت داشت که رجال دربار محمود در جواب سؤال وی به شعر او استنهاد می‌کنند و این بیت را در پاسخ او می‌خوانند:

اگر جز به کام من آید جواب      من و گوز و میدان افراسیاب<sup>۴</sup>  
استاد ذبیح‌الله صفحا در گفتاری زیر عنوان «اشاره‌ای کوتاه به داستان‌گزاری و داستان‌گزاران تا دوره صفویه»<sup>۵</sup> و گفتاری دیگر به نام «تحریر ابومسلم‌نامه»<sup>۶</sup> بسیاری از قدیمی‌ترین قصه‌خوانان و نقالان را نام برده‌اند.

## طراز اخبار و فنون نقالی

پیش از آن که وارد بحث نقالی امروزین بشویم، گفتاری کوتاه درباره عبدالربی فخرالزمانی نقالی محقق (در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم قمری (۱۷ میلادی)) - که خود قصه‌خوانی چیره دست بوده است - ضروری می‌نماید. عبدالربی مؤلف تذکره صیخانه در مقدمه آن می‌گوید که کتابی به نام دستورالقصا تألیف کرده است «در جهت خواندن قصه امیر حمزه و آداب آن تا قصه‌خوانان را دستوری باشد.»<sup>۷</sup> اما این کتاب تا کنون دیده نشده است. از فخرالزمانی، اثری



دیگر در دست است به نام طوازاخبار تا آن‌جا که نویسنده این سطور آگاهی دارد، یک نسخه از این کتاب در کتابخانه مجلس سنای سابق (مجلس شورای اسلامی) نگاهداری می‌شود و نسخه‌ای دیگر، که آغاز آن ناقص است، جزء کتاب‌های آقای باستانی راد بوده و به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انتقال یافته است.

طوازاخبار، در حقیقت جنگی است از شعرهای گوناگون که مؤلف، به گفته خود وی، آن را برای کمک به قصه‌خوانان تألیف کرده و شعرهای مختلف را از شاعران بسیار، از مستقدمان گرفته تا معاصران خویش، در موضوع‌های گوناگون از فرا رسیدن شب و برآمدن روز تا توصیف اسب و مرکبان دیگر و وصف میدان جنگ و صف بزم آرای شاهان، و خلاصه، هر صحنه‌ای که در شرح قصه بدان‌نیاز می‌افتد، فراهم آورده است تا قصه‌خوانان آنها را به گنجینه حافظه بسپارند و از تکرار یک قطعه - که بویژه در محضر اهل ادب و کمال ملال‌خیز است - پرهیز کنند. نخستین بخش این کتاب نیز عبارت است از حکایت‌هایی کوتاه و منظوم، اغلب در قالب مثنوی که قصه‌خوان معمولاً آنها را پیش از آغاز قصه و برای جلب توجه حضاران می‌خواند و در اصطلاح اهل فن آن را «پیش‌خوانی» گویند. چنان‌که چند بار نیز تکرار شده است، مقصد اصلی از تألیف این کتاب، شرح آداب و ترتیب خواندن «قصه حمزه» است. از این روی، بخش مهمی از مقدمه عبدالنبی نیز به شرح این قصه و تحقیق در سوابق و تحولات آن اختصاص یافته و از موضوع بحث کلی ما بیرون است، ولی در آن مطالبی بسیار گرانبها می‌توان یافت که به نظر

می‌رسد در جای دیگری بدان‌ها اشاره نشده است.

مقدمه طوازاخبار مشتعل است بر پنج فصل: «فصل اول در ایجاد قصه (مقصود عبدالنبی از کلمه قصه به طور مطلق، قصه حمزه است) و اختلاف روایات در باب ابداع و اختراع آن. فصل دوم، در صفت قصه و قصه‌خوان و آنچه متعلق است بدان فصل و فصل سوم، در رجحان قصه‌خوان بر شاعر به دو دلیل. فصل چهارم، در مشرب و گذشتگی و قدر متاع خود دانستن قصه‌خوان و با همگان از روی مروت پیش آمدن وی. فصل پنجم، در درآمد و برآمد قصه‌خوان هنگام قصه خواندن و آداب مناسب خوانی که در اصطلاح سخن سنجان معروف است به مُرُصَح خوانی، و طرز نشستن و حرکت کردن و حرف زدن از هر قسم.»<sup>۸</sup>

فصل اول، مطلقاً مربوط به بحث ما نیست و از آن در می‌گذریم. اما در فصل‌ها بعد، اگرچه باز نظر مؤلف در کاربرد کلمه «قصه‌خوان» بیشتر گوینده داستان حمزه است، اما آنچه می‌گوید کلی است و اصول وی شامل داستان‌های دیگر نیز می‌شود و کاملاً بر همه قصه‌خوانان قابل تطبیق است. حتی شرحی که وی درباره‌ی خواص قصه حمزه داده، در مورد تمام داستان‌ها صادق می‌کند. در هر صورت، این است گفته‌ی او درباره‌ی آن قصه در آغاز فصل دوم از مقدمه:

«بر ارباب دانش... پوشیده... نیست که قصه صاحب‌قران حکایتی است بغایت شیرین، با وجودی که دروغ است و از حلیه صدق عاطل، از خواندن و شنیدن آن فایده‌ها به قصه‌خوانان و قصه‌شنوان می‌رسد. اول آن که متکلم را با مستمع فصیح و بلیغ و صاحب روزمزه در حرف زدن می‌گرداند. دوم آن که در امور دنیوی و اشغال ملکی صاحب تدبیر می‌نماید، و قصه‌خوانان را در نظر ارباب دول عزیز و مکرم... می‌سازد و دلنمندان را از سر رشته اندیشه باطل با وجود بطلان خویش می‌اندازد. هیچ واسطه و وسیله‌ای بجهت آشنایی سلاطین و وزرا و امرا و امرآزادگان به از قصه نیست.<sup>۹</sup> ملاحظه می‌شود که در روزگار عبدالنبی، امیران و وزیران و شاهان خریدار قصه بوده‌اند. به روایت عبدالنبی در همین طوازاخبار، جلال‌الدین اکبر، پادشاه مقتدر گورکانی هند، و نیز شاه اسماعیل صفوی با آن همه ستیز و آویز، هر دو قصه‌خوان مخصوص داشته‌اند. این عین گفته اوست:

«خلاصه کلام آن که قصه‌خوانان زود مقرب پادشاهان جهان می‌گردند، همچنان که مولا زین‌العابدین تکلتو خان در خدمت شهریار گردون اقتدار... شاه اسماعیل... و نادره جهان عنایت‌الله دربارخان در ملازمت شهریار جوان بخت... جلال‌الدین محمداکبر...»<sup>۱۰</sup>

آن‌گاه شرایط قصه‌خوان چیره‌دست را یاد می‌کند:

«چیزی که قصه‌خوان را پاس آن باید داشتن، قوت حافظه و جمعیت حواس است با جاذبه طبیعت. بلکه که در اکل چیزهایی که نسیان می‌آورد افراط نکند و تفرقه در وقت سخن کردن به خویشتن راه ندهد تا از غفلت خود لغوی نگوید، بلکه از رزم به بزم نرود و از حکایتی که می‌خواند به حکایتی دیگر انتقال نکند، و قوت جاذبه طبیعت صاحب این فن باید به مرتب‌های باشد که هر چه بشنود در بدیهه یاد گیرد و آن چنان ضبط نماید که هرگز فراموش نکند.»

مفهومی خاص می‌یابد:

صاحب این فن دل‌ریا و خداوند این هنر مجلس آرا باید که مقید به قید مشرب باشد نه دریند تعصب مذهب. چراکه هر یک از سلاطین روزگار و امرای عالی‌مقدار دینی دیگر و آیینی غیر مکرر دارند. بعضی سُنی‌اند و برخی شیعه، گروهی موحدند و جمعی ملحد. قصه‌خوان را با هر طایفه از فرق مختلفه در هر دیار به ضرورت سر و کاری می‌افتد. اولی آن است که کیش خود را در امکان مخالف برملا نکند تا با اکابر هر مملکتی مختلط تواند شدن، که اگر یک جا خود را سُنی وانماید و جای دیگر به شیعه‌ای آشنا شود نمی‌تواند با او بسر بردن، به این سبب که امکان دارد که پیش از نقل مکان حقیقت مذهب او به اطراف و اکناف ملکی که مدت‌ها در آن ساکن بوده منتشر شود، و بهترین شیوه متکلم گذشته‌گی است و هر چه به هم رسانیدن در راه خدا به مصرف رساندن و با همگان از روی مروت پیش آمدن، شاید که دل دردمندی در این ضمن به دست آید و خاطر نامرادی از او بیاساید که در دنیا کفاره دروغ‌گویی وی گردد و در عقبی باعث سرخ‌رویی او شود؛ و هرگاه که در مزاج یکی از حکام تصرفی تمام به هم رساند در استمداد و همراهی در ماندگانی که امثال و اقربان باشند سعی کند، بلکه در باب مردم بی‌نسبت هم خود را معاف ندارد که گفته‌اند:

خدا را بر آن بسنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است ۱۳  
در ذیل این فصل، عبدالنسی در باب شرایط صلاحیت و چیره‌دستی قصه‌خوان بحث می‌کند:

«و قصه‌خوانی که قصه‌دان نباشد در فن خود ناتمام است. باید که آن چنان از تمام قصه مستحضر باشد که از هر جای قصه که قصه شنو

آرزو کند تواند بدیده خواند، چنانچه گویی که الحال مطالعه کرده است.

قدر هنر خود دانستن قصه‌خوان را از جمله امور واجب‌تر است و پاس عزت کسب خود داشتن از هر چیز برتر و لازم‌تر، تا در نظر ارباب دول‌خوار و بی‌اعتبار نگردد و هر چند که از روی استغنا مرتکب این فن مردم فریب گردد پسندیده و خوش‌آینده است.»  
فصل پنجم مقدمه طراز‌الاجبار، مهم‌ترین قسمت و در حقیقت، بخش اساسی این مقدمه است. پیش‌تر گفته‌ایم که عبدالنسی این کتاب را برای بحث در آداب و ترتیب بازگفتن قصه حمزه تألیف کرده است. اما دستورهایی که می‌دهد در باب نقل داستان‌های شاهانه و هر داستان حماسی دیگری صادق است. عین این فصل را نقل می‌کنیم:

«بر نادره - صیرفیان جواهر سخن و یگانه - واقفان اخبار نو و کهن واضح و لایح باشد / که / درآمد قصه‌خواندن بر سه نوع است: «اول، به طرز اهل ایران؛ دوم به روش مردم توران؛ و سیم به قانون هندوستان. و این که / از / قاعده اهل روم در این فصل ۱۵ یاد نمی‌کند باعث این است که کمترین به آن مرز و بوم نرسیده و آنچه شنیده بدان اعتبار نمی‌نماید که گفته‌اند، مصراع: «شنیده‌کی بود مانند دیده» و چیزی که در باب قصه خواندن رومیان مسموع شده که دل به درستی آن گواهی می‌دهد این است که ایشان قصه را به ترکی رومی یا عربی و ترکی قزلباش آمیخته است (کذا) می‌خوانند. هرگاه

حتی حرکات موزونی که از استاد بیند، در خاطر نگاه دارد و چنانچه غایبانه مقلد استاد خود تواند شدن» ۱۱. سپس دعایی به جهت زیاد شدن حافظه، می‌آورد و تأکید می‌کند که مجرب است.

عبدالنسی در فصل سوم، قصه‌خوانان را از شاعران «به دو دلیل» برتر نهاده است. ظاهراً در روزگار وی همچشمی و رقابتی میان شاعران و قصه‌خوانان وجود داشته و هر یک به روش خود در جلب نظر ممدوح می‌کوشیده‌اند. آن مطالب فعلاً مربوط به بحث ما نیست، اما در ضمن استدلال عبدالنسی مطالبی آمده است که از نظر اجتماعی و تاریخی قابل ملاحظه است:

«وقتی که قصه‌خوانی در مجلس یکی از سلاطین کامکار قصه بخواند، یقین حاصل است که در آن محفل ده تن بیش یا کم از مردم قابل و فاضل خواهند بود. هرگاه که متکلم در میان این قسم جماعت دشوارپسند فصیح و بلیغ و سلیس تقریر نماید، و در هنگام تقریر خوش حرکات و شیرین کار باشد، اشعار خوب و ابیات مرغوب وقتی که سخن تشنه مناسب خوانی گردد بخواند، و اگر شعری غیر مکرر به خاطر نیاورد در عین قصه خواندن بدیهه براعت استهلال بگوید و در جنب نثری که بر زبان دارد به کار برد، و چون کلامش به آخر رسد از اول تا آخر یک کلمه لغو نگفته باشد به مراتب به از شاعر است.» ۱۲

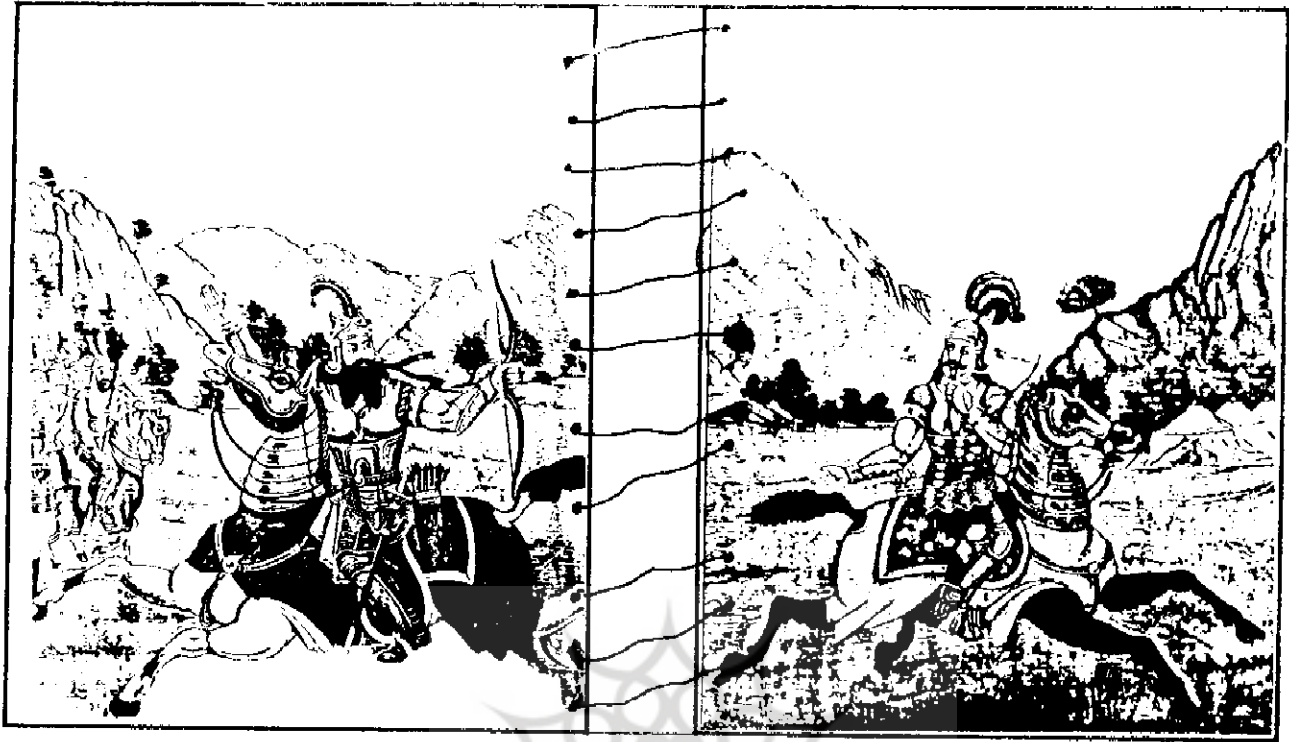
البته وی در پایان سخن انصاف می‌دهد که چنین قصه‌خوانی بسیار نایاب است:

«این قسم قصه‌خوان تمام عیاری که مؤلف... ذکر کرده اگر به هم رسد و از او فصلی از این بابت قصه که مذکور شد شنیده شود، مردی که شخص بی‌انصافی باشد، خود انصاف خواهد داد که بهتر از شاعر است. فاما معلوم نیست که در تمام عالم دو همچو قصه‌خوان به هم رسد که دروغی به این رسوایی را آن قدر رنگ و بو تواند داد که دانشوران روزگار را شیدای افسانه و افسون خود تواند نمود.»

**محافل قصه‌خوانی شاهان و امیران و مردم قابل و فاضل و دانشوران روزگار نیز منعقد می‌شده و قصه‌خوانانی نیز وجود داشته‌اند که می‌توانسته‌اند با شیرین سخنی و هنر خود، که نوعی بازیگری است، مدت‌ها آنان را سرگرم سازند.**

از این گفته‌ها پیداست که محافل قصه‌خوانی شاهان و امیران و مردم قابل و فاضل و دانشوران روزگار نیز منعقد می‌شده و قصه‌خوانانی نیز وجود داشته‌اند که می‌توانسته‌اند با شیرین سخنی و هنر خود، که نوعی بازیگری است، مدت‌ها آنان را سرگرم سازند.

فصل چهارم، از مقدمه در مشرب قصه‌خوان، و دانستن قدر هنر خود و مروت کردن با همگان است. عبدالنسی در این فصل، رفتار اجتماعی قصه‌خوان را تعیین می‌کند. با توجه به تعصب مذهبی شدیدی که در دستگاه حکومت صفوی حکمفرما بود، و گاه بعضی شاهان هند نیز به راه ایشان می‌رفتند، توصیه‌های فخرالزمانی



قصه می خواند به نظر تصور معاینه ببیند، و در وقتی که سر رشته سخن سخنور به جایی رسد که یکی از دلبران به تقریبی بند پاره کند، البته بر سر دو پا نشیند و همچنان آن مقدمه را با اندازه ۱۸ پاره کردن ادا و بیان نماید که گویی خود زنجیر گسیخته و مستمعان نیز او را از آن عالم تصور نمایند، و در کمان کشیدن و صندلی نشستن و کشتی گرفتن اندازه هایی که به هر کدام نسبت دارد از دست ندهد. داستان بزم را شکفته و آرمیده بخواند و عاشقی را از بابت ناز و نیاز طالب و مطلوب با سرکشتی و افتادگی بازگوید و در عیاری باید که پاره قند گردد و خود را به مردم مضحک وانماید و تصرفات مرغوب به جهت انگیز در گفت و شنید عمر و بختک ۱۹ کند.

و بعضی از سخن طرازان عراقی قصیده ای در درآمد قصه شروع نموده اند و در مقامی که قائل آن قصیده گریز به مدح ممدوح زده، به عوض نام او اسم امیر صاحب قران = حمزه / را داخل کرده و چند بیت نیز از همان قصیده در مدح او خوانده بر سر سخن سرایی رفته اند و براعت استهلال منظور داشته و در این طرز، صفت راویان قصه در دیباجه داستان جایز نمی دارند. و آنچه در هندوستان متعارف است، بلکه اولی و انبب در درآمد قصه، این است که قصه خوان چند بیت از هر که باشد در مدح بزرگی که در خدمت او سخن می گذارند بخواند، پس از آن به قصه پردازی مشغول گردد. چرا که در این دیار خوش آمد در هر کاری بغایت خوش آینده است و اکابر هند این شیوه را پسند خاطر ساخته اند و خوش آمد را به تن برداشته.

و در توران در مرصع خوانی مقید به براعت استهلال نیستند و قاعده درآمد ایشان در سخن این است و قانونشان در شروع نمودن این چنین، که اول چند بیت در توحید می خوانند و بعد از آن چند

همچنین باشد این تألیف حنیف محتاج به شرح و بیان آن نیست. طرز درآمد اهل ایران این است که هرگاه شروع در خواندن قصه می نمایند اول حکایت نظمی که مناسب به داستانی که خواهند خواند داشته باشد. می خوانند، چه از رزم و چه بزم و چه از عاشقی و چه عیاری. پس از آن بر سر صفت راویان قصه می روند تارفته - رفته به مداح سیدالشهدا امیر حمزه می رسند و در وقتی که نام نامی او بر زبان می آورند از این عالم دو بیت می خوانند:

آن که بی داغ طاعتش نقدیر      نابد از آسمان به روی زمین  
و آن که بی مهر خازنش در خاک      نهد آفتاب هیچ دغین

آن گاه شروع در سر رشته سخن می کنند و در مناسب خوانی از نایت تراکت قدم از براعت استهلال ۱۶ بیرون نمی گذارند؛ چنانچه اسبی را که یکی از خوانین به تقریبی در قصه بر آن سوار می شود صفت آن اسب را عاشقانه می خوانند، و همچنین در رزم و بزم و نیاری و عاشقی و ملوع و غروب آفتاب و امثال آن، آنچه سخنوران را هنگام تکلم پیش آید این ادای نازک را از دست نمی دهند. در مرصع خوانی ۱۷ با فقره نثری یا دو سه بیت به دستوری که مذکور شد، در وقتی که سخن تشنه مناسب خوانی باشد گفتار خود را آب و رنگی می دهند؛ و کم خواندن شعر از برای آن تجویز کرده اند که مستمع را از مطالب باز می دارد، بلکه از اصل مطلب او که قصه شنیدن است دور می اندازد.

و صاحب این فن زیاننده باید تا وقتی که قصه او از بابت افسانه و حکایت باشد بر سر یک زانو نشسته شمرده و سنجیده حرف زند، و چون به مقدمه رزمی رسد و سخن گرم شود، و در وقت شمشر زدن و گزاف نمودن به دو زانو نشیند و همچنان به جوش و خروش در آید که نفسه شنو از تکلم او معرکه جنگ را در آن هنگامه ای که او



بیت دیگر در نعت ادا می‌نمایند. آن‌گاه مدح چهار بار نموده بر سر تعداد اسم راویان قصه می‌روند و چون نام همه را می‌برند شروع در خواندن قصه می‌کنند.

و در وقت تکلم مقید به روزمره حرف زدن نیستند. چنانچه این ضعیف مکرر از قصه خوانان خوب توران در مجالس اکابر شکرستان هند هنگام سخن سرایی «هشتاد و نه داد هزار سوار» شنیده، و آن قدر بارگیر در حرف زدن دارند که اگر «اتفاقاً» و «محاصل کلام» از قصه‌ای که می‌خوانند بدرکنی هیچ باقی نمی‌ماند! آنگویا که تصرف طبیعت ایشان منحصر به این دو کلمه است. فاما در بعضی جاها به طرز خود... / داستان / را بسیار شیرین و نمکین باز می‌گویند.<sup>۲۱</sup> داستان عباری را بهتر از داستان‌های دیگر به روش خود می‌خوانند.

و آداب سر دادن سررشته این رنگین فسانه، که «برآمده» گویند، این است، و قانون به انصراف رساندن فصلی از داستان این چنین، که عقد جواهر سخن را در مقامی باید گسیخت که گمان قصه شنو چنان باشد که بهتر از این مقدمه در تمام قصه نخواهد بود، تا در استماع تمه آن بی‌تاب و مشتاق باشد. اگر احياناً در یک روز صد نوبت متکلم را به التماس بر این دارند که تمه فصل را بخوانند، باید که تا قادر باشد نخواند و اشتیاق مستمعان را زیاده سازد. چنانچه اهل مجلس عزیز باشند و قصه خوان لا علاج گردد، باید که اگر صد نوبت بخواند هر صد مرتبه به مراتب وقتی که قصه را سر دهد بهتر از جای دیگر باشد و این را راویان در اصطلاح، «بایند خوانی» گویند. در این امر هر سه روش پیش سرآمد سخنوران یکی است؛ و در هر دیاری ابتدای فصل قصه را نادره نکته‌وران به این قسم به انتها می‌رسانند.

بر لیل نوبیان گلشن روایت و نغمه پردازان انجمن حکایت مخفی نماند که این ضعیف تمام صفت‌هایی که در این کتاب بر بیاض برده از نظم و نثر در هم و علی حده همه را در اخبار اربعه<sup>۲۲</sup> به طریق براعت استهلال در جنب فصول به قدر مقدور و مسور مرقوم قلم شکسته رقم گردانیده، اول از اقسام حکایات نظم و سرقصیده‌های پسندیده به جهت پیش خوانی به دستوری که مذکور شد، از هر کدام دوازده عدد از برای چهار مجلس و غیره رقم زده کلک بیان ساخت. پس از آن تحریر اخبار مجالس اربعه پرداخت. نخست در آمد به واسطه رزم موعظه‌ای چند مرقوم نمود، چراکه حکایت رزمی که در ابتدای قصه خوانند به نظر در نیاید.<sup>۲۳</sup>

پس از آن، عبدالنبی گزیده‌هایی را که برای پیش خوانی فراهم آورده است، آغاز می‌کند و چنان‌که وعده داده است، نخستین بخش آن با این عنوان فرا می‌رسد: «موعظه و امثال آن به جهت پیش خوانی قصه خوان در رزم از شاهنامه فردوسی».

آنچه عبدالنبی در این مقدمه آورده است، مطالبی است بسیار مهم که نظیر آن در هیچ کتاب دیگر نیامده است. پیش از بررسی این مطالب باید گفت، چنان‌که از این مقدمه بر می‌آید، در روزگار عبدالنبی (اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری)، دست کم در هند هنوز قصه خوانان به مردم روی نیاورده و در گذرگاه‌ها و مکان‌های عمومی دیگر به سخن سرایی نپرداخته بوده‌اند و مجالس قصه خوانی، فقط در دربار شاهان و ایوان امیران و رجال و اعیان منعقد می‌شده و مردم درس خواننده و صاحب‌کمال، به گوینده گوش می‌سپرده‌اند.

نکته مهم در گذشته برای عبدالنبی، تقسیم روش برای قصه‌گویی به سه روش ایرانی، تورانی و هندی است. البته ممکن است این سخنان در نظر خواننده نا آشنا کلی و مبهم جلوه کند، اما برای درست فهمیدن گفته‌های عبدالنبی، باید، کتاب‌های قدسی<sup>۲۴</sup> را که به هر یک از این سه روش و به دست قصه خوانان هر یک از این سه ناحیه نوشته شده، از نظر گذرانید. ما برای نمونه یکی از این کتاب‌ها، یعنی ابومسلم‌نامه و سه تحریر گوناگون آن را نام می‌بریم.

نسخه‌ای از ابومسلم‌نامه که اصل آن در دو جلد، به نشانه A-B Supplément Persan 844 در کتابخانه ملی پاریس نگاه‌داری می‌شود و نیمه نخست آن که به اهتمام آقای اقبال بغمایی و به سرمایه کتابفروشی گوتترنگ انتشار یافته، از داستان‌هایی است که به روش ایرانی<sup>۲۵</sup> نوشته شده است. نیز نسخه‌ای دیگر، مفصل اما ناتمام از همین کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی، محفوظ است که آن نیز مانند نسخه ۸۴۴ پاریس، به روش تاجیکان تحریر شده و آکنده از تکرارهای یکنواخت و طولانی و سرشار از اصطلاحاتی نظیر کندیدن و بندیدن و فرستائیدن و پرتافتن (= پرتاب کردن) و مانند آن است و با یک نظر به هر یک از این سه نسخه می‌توان تفاوت آشکار آن را با نسخه دیگر تشخیص داد.

درست در همین عهد است که در ایران قهوه‌خانه‌ها گشوده می‌شود و بازار آن رونق و رواج فراوان می‌یابد.<sup>۲۶</sup>

در تذکرها و مدارک تاریخی عصر صفوی، خاصه در نیمه دوم قرن یازدهم، گفت‌وگو از قهوه‌خانه بسیار است. برای نمونه فقط در تذکره نصرآبادی به قلم محمد ظاهری نصرآبادی، بیش از سی مورد از قهوه‌خانه و قهوه‌چی و شاگرد قهوه‌چی و مانند آن یاد شده است. در آغاز کار قهوه‌خانه، مرکز گرد آمدن اهل ذوق و ارباب طبع موزون بوده است. ایشان در آنجا فراهم می‌آمدند و شعرهای خود را به خوانساران و همکاران و سخن‌سنجان عرضه می‌کرده‌اند.

گاهی شاه‌عباس هم به قهوه‌خانه می‌آمده و با شاعران گفت‌وگو می‌کرده و از ایشان شعر می‌طلبیده و از حال و کارشان جويا می‌شده است. اما قهوه‌خانه‌ها کم‌کم، به صورت جایگاه قصه‌گوینان و شاهنامه‌خوانان نیز در آمده است. تذکره نصرآبادی در باب قهوه‌خانه در دو مورد به قصه‌خوانی اشاره می‌کند: یکی درباره شخصی به نام ملا مؤمن می‌گوید: «غزابتی در اوضاع و اطوار داشت، چنانچه قبای باسمه می‌پوشید و حاشیه به رنگ مختلف قرار می‌داد و طوماری به سر زده به قهوه‌خانه می‌آمد و شاهنامه می‌خواند»<sup>۲۷</sup> و درباره شاعری میرزا محمد نام گویند: «در قهوه‌خانه قصه حمزه می‌خواند»<sup>۲۸</sup>.

در این تذکره، نام شاهنامه‌خوانان و نقلان دیگر نیز هست. همچنین در کتاب‌هایی مانند *بدايع الوقایع و تاریخ عالم آرای عباسی* می‌توان نام گروهی از ایشان را یافت که بعضی از آن‌ها با صفت «زبردست» و «بالادست» نیز ستوده شده‌اند. بعضی از ایشان چندان در کار نمایشی خود پیش رفته بودند که زره می‌پوشیدند و خود بر سر می‌نهادند و می‌کوشیدند صحنه‌های شاهنامه را هر چه زنده‌تر مجسم کنند.